

برنامه ليله اظهار امر حضرت رب اعلى و تولد حضرت عبدالبهاء

شب پنجم جمادى الاولى

۱. مناجات شروع

۲. لوح ناقوس به همراه دعای دسته جمعی با مطلع سبحانک یا هو...

۳. لوح حضرت عبدالبهاء

تنفس کوتاه

۴. قدرت مظهر ظهور

۵. مقام حضرت اعلى

۶. شرح کلمه بعثت

۷. تولد حضرت عبدالبهاء

تنفس و پذیرایی

۸. شعر

۹. شرح اظهار امر

۱۰. ایمان خدیجه بیگم

۱۱. مناجات خاتمه به انتخاب ناظم

ناظم گرامی لطفا توجه فرمائید در برنامه شماره ۲ هر کجا که خواننده برنامه به عبارت سبحانک یا هو... میرسد بصورت دسته

جمعی تلاوت گردد. (مجموعاً پنج مرتبه)

۱- مناجات شروع

هو الله

ای دلبر مهربان ، پاک یزدان من از فضل بی پایان ایمان و ایقان بخشیدی و ابواب عرفان گشودی جان بشارت ، یافت دل مسرت جست ، دیده بینا شد ، گوش شنوا گردید ، انوار اشراق مشاهده شد ، آهنگ ملا اعلی استماع گردید . یزدان مهربانا چون هدایت شایان نمودی و عنایت رایگان فرمودی در پناه خویش پناه ده و انتباه بخش از اغیار محفوظ دار و از اشرار مصون کن تا همواره با یاران دل و جان موانست کنیم و با اهل استقامت مجالست نماییم و روز به روز بر محبت بیفزائیم . توئی مقتدر و توانا و توئی قادر و عزیز و بینا و شنوا . ع ع

مجموعه مناجات چاپ آلمان ص ۱

۲- لوح ناقوس

هو العزيز

...یا عندلیب السناء غن علی الاغصان فی هذا الرضوان علی اسم الحبيب بما ظهر جمال الورد عن خلف حجاب غلیظ سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو . یا بلبل الفردوس رن علی الافنان فی هذا الزمن البديع بما تجلی الله علی کل من فی الملك اجمعین . سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو . یا طیر البقاء طرفی هذا الهواء بما طار طیر الوفاء فی فضاء قرب الکریم . سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو . یا اهل الفردوس غنوا و تغنوا باحسن صوت ملیح بما ارتفعت نغمه الله خلف سراق قدس رفیع . سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو . یا اهل الملكوت ترنموا علی اسم المحبوب بما لاح جمال الامر عن خلف الحجاب بطراز روح منیر . سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو ...

ایام تسعه ص ۵۶

هو الله

ای طالبان حقیقت الحمد لله نور هدایت در شبستان دل و جان درخشید و بدرقه عنایت رسید و در ساحت خاطر ، موهبت الهیه جلوه گر گردید چشم بسته باز شد و گوش ، همراز آواز ملا اعلی گردید دل، دلدار یافت و جان به جانان پیوست آتش عشق برافروخت و پرده احتجاب بسوخت و معلم آسمانی اسرار حقایق و معانی بیاموخت قفس اوهام در شکست و مرغان آواره به جوق طیور به ملا اعلی پیوست بهار روحانی جلوه کرد و ابر نیسانی به فیض رحمانی در و گهر مبذول داشت سحاب رحمت پروردگار به رشحات فیض اسرار فضای گلشن را بهشت برین نمود و حدایق روحانی را به شقایق حقایق و معانی تزئین داد از هر طرفی افسر گلهای چمن رخ بر افروخت و در نهایت طراوت و لطافت جلوه نمود و مرغان سحر برآشف و اسرار عشق بخواند و بگفت : گلبانگ بلبان است که به عنان آسمان می رسد و آهنگ مرغان است که خفتگان را بیدار می نماید در جمیع آفاق این آواز در اهتزاز است و در خاور و باختر محرم این راز رستخیز است که فرح انگیز است نسیم گلشن عنایت است که مشک بیز است هوای بهار روحانی است که جانپرور است و شمیم گلزار اسرار است که مشامها معطر است سطوع نور حقیقت است که آفاق منور است و نفخه صور حیات است که نجات بخش از ممات است آفتاب جهان انور است که از ملکوت پنهان درخشنده و تابان است با وجود این نادانان هنوز در بستر حرمان خفته اند و به آتش حسرت سوخته و دیده از مشاهده انوار هدایت دوخته و در نهایت غفلت حطام فانیه اندوخته و در گرداب هلاکت غرق و نابود گشته ، شجری که در موسم بهار از فیض ابر آزار و اریاح لواقع پروردگار و تابش و درخشش آفتاب اسرار به حرکت نیاید و برگ و شکوفه ننماید و میوه خوشگوار به بار نیآورد و طراوت و لطافت نجوید یقین است که حطب است و سزاوار سوختن است . پس شما شکر نمایید که پرده دریدید و پرتو فیض دیدید و آهنگ ملا اعلی شنیدید و شهد محبت الله چشیدید و باده معرفت الله نوشیدید و به نهایت آمال و آرزو رسیدید و علیکم البهاء الابهی . ع ع

پیام بهایی شماره ۱۸۶

۴- قدرت مظهر ظهور

نقطه اولی روح من فی الملک فداہ بمحمد حسن نجفی کہ از علمای بزرگ و مشایخ کبیر بود مرقوم فرموده اند کہ ... ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را به الواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف می شدی و ساجد بین یدی او می گشتی هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه کہ عبادت نموده . و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث می فرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را کہ امام حسن باشد و لکن تو از این شان محتجب ماندی و عنایت فرمودیم به آنکہ سزاوار بود .

حال ملاحظه بزرگی امر را نمایند کہ چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی کہ فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملا علی بسطامی بود . و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمایید کہ به حرفی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید .

آیات الهی ج ۱ - ۲۳ می

۵- مقام حضرت اعلی

اما مقام حضرت اعلی مقام مبشریت است و از آن گذشته مقام مظهریت . هیکل مبارک به ما دستور می دهند کہ درباره مقام حضرت اعلی احباء نباید تنها مقام این بزرگوار را محصور کنند به مقام تبشیر ، درست است کہ حضرت نقطه اولی بشارت به ظهور جمال قدم داده ، اما در عین حال رتبه مظهریت دارد ، صاحب وحی است ، صاحب شرع جدید است ، آیات الهیه از جهان غیب بر قلب مقدسش نازل می شود و رتبه رسالت الهیه دارد . بعلاوه رتبه مظهریت کہ مظهر ربوبیت کبری است . دارای یک شان خاص دیگری هم هست کہ او بشارت دادن به ظهور جمال قدم و اسم اعظم است ، کما اینکه در کتاب الاسماء خود هیکل مبارک می فرمایند و انی رسول من عنده ، قد جئکم بآیات من عنده لاربینکم لیوم ظهوره ، ان یا کل شی فاستعدون . می فرمایند من آمده ام اهل عالم را بشارت دهم به ظهور کلی الهی کہ عبارت از ظهور من یظهره الله است .

یادگار ص ۲۰۶

بعثت چیست ؟

بعثت به معنی برانگیخته شدن و مامور شدن مظهر امرالله به اظهار امر و معرفی خود در نزد مردمان است . مظاهر مقدسه الهیه از حیث جسم و روح و استعداد و سایر شوون به نص جمال مبارک از سایر مردم برتر و بالاترند ، عنصرشان عنصر دیگر و حتی موادی که جسم آنان را تشکیل می دهد از سایر مواد لطیف تر است . مظاهر امر از آغاز حال و دوره طفولیت تا آخرین مرحله با سایرین فرق دارند و آنها از مقام روحانی و کیفیت معنوی خود قبل از بعثت و اظهار امر کاملاً مطلعند و به حقیقت متجلیه در خود مومن و عالمند و به این تجلی که در وجود آنها پرتو افکنده است معترفند و به جمیع شوون کمالیه خود عارف و آگاهند . ولی اظهار امر منوط به زمان معینی است ، تا افراد مستعدی نباشند که بتوانند ثقل کلمه الله را تحمل کنند آنها اقدام به اظهار امر و معرفی خود نمی نمایند همین که افراد مستعدی ایجاد شد حتی اگر یک نفر باشد فوراً مبعوث می شوند و خلق را به صراط مستقیم شریعت الله دعوت می فرمایند . مثل آنان مانند شمس ظاهری است که در ذات خود روشن و نورانی است ، همانطور مظاهر الهیه از آغاز تا انجام در ذات خود روشن و منیرند ، و همانطوری که آفتاب از نور خود موجودات را فیض می بخشد ، مظاهر مقدسه الهیه هم در موقع معین از نور معنوی خود خلق جهان را نور می بخشند ، یعنی مبعوث می شوند و امرالله را اظهار می نمایند .

۷- تولد حضرت عبدالبهاء

تولد حضرت عبدالبهاء نیز در همین ليله بعثت حضرت اعلى واقع شده و در مدينه طهران در شب بعثت حضرت نقطه اولی طلعت پيمان از غيب به عرصه شهود قدم گذاشته اند ولی به موجب لوح مبارك صادر از کلک مطهر مرکز میثاق که در جلد دوم مکاتیب ص ۱۳۸ مندرج است جشن و سرور در آن ليله مستقيما راجع به بعثت رب اعلى است قوله جل ثنائہ : بنص شریعت الهیه و امر مبرم پنجم جمادی الاول روز مبعث حضرت اعلى روحی له الفداء است لهذا باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن نیر آفاق آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را به مژده آسمانی بشارت دهند زیرا آن ذات مقدس مبشر اسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت اعلى روحی له الفداء در آنروز یعنی پنجم جمادی الاول جایز نه زیرا این نص قاطع شریعت الهیه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلى دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت و به این سبب به فرح و سرور و شادمانی پرداخت هذا هو الحق زنهار زنهار از آنچه ذکر شد تجاوز نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب عبدالبهاء شود . انتهى

ایام تسعه صص ۶۷-۶۸

۸- شعر. فرهمند مقبلین (الهام)

ز دود جهل و ظلمت صحن گیتی کافرستان بود

غرور و ظلم و بی دینی بلای جان انسان بود

شب تاریک و بی فردای ایران بود. *

در آن بیهوده شب ، از فضل رب ناگاه ،

فروغی جاودان ، از خاوران تابید

جهان خاک روشن شد

بیابان رشک گلشن شد. *

هیولای ستم ، از شهر غم کوچید

گل عشق از زمین قلبها ، بار دگر روئید

جهان پر گشت از نامی

که از حق داشت پیغامی *

همایون نقطه اولی

مبارک حضرت اعلی

همان شاه رسل ، آن قائم موعود

همان مهدی ، دلآرا طلعت معبود *

ملائک صورتی ، عیسی دمی ، شاهانه رفتاری

صفا آئین جوانی ، آیتی ، فرخنده گفتاری

ز کلک اطهرش جاری ، به هر دم بحر بی پایان

ز سیمای پر انوارش ، نمایان فره یزدان . *

ز فوج قدسیان و نخبه پاکان

خدای دادگر ، گنجینه ای آراست

که تا این آسمان برپاست

از او آفاق پر غوغاست . *

هم اکنون بر فراز کرمل ، این کوه خدا پیداست

نشانی جاودان از او

فریبا معبدی ، جانانه درگاهی

به شهر آرزو دروازه ای ، سوی جنان راهی *

الا ای رهگذر ، مگذر چنین بیگانه زین درگاه

پس از یک عمر اشک و اندوه

در این اعجاز ایزد ، لحظه ای ، لختی تفکر کن

ز شاعر بشنو اینک پند *

به جمع عاشقان پیوند

که جان حیف است بی جانان

که سر بی اوست بی سامان . *

پیام بهایی شماره ۲۵۸

...توقف مشارالیه (جناب ملاحسین) در بوشهر آنقدرها طول نکشید باطنا حس می کرد که قوه پنهانی او را به جانب شمال و به صوب شیراز می کشاند بر اثر سائقه غیبیه به جانب شیراز روان گشت پس از ورود از برادر و خالوزاده اش جدا شد به آنها گفت شما به مسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر باشید انشاءالله هنگام مغرب نزد شما خواهم آمد. آنها رفتند جناب ملاحسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن بین جوانی را مشاهده نمود که جبهه گشاده ای داشت و عمامه سبزی بر سر نهاده پیش می آمد و چون به ملاحسین رسید با تبسم سلام کرد و فرمود الحمدلله که به سلامت وارد شدید و مانند دوست صادق با وفائیکه با رفیق قدیمی خود برخورد نماید با ملاحسین به مهر و محبت تلاقی نمود ملاحسین خیال کرد این جوان یکی از شاگردان مرحوم سید است که عزیمت او را به شیراز شنیده و اینک به پیشباز او آمده است. ...ملاحسین می گفته جوانی که در خارج شهر شیراز به خدمتش رسیدم با نهایت محبت نسبت به من رفتار کرد و مرا به منزلش دعوت فرمود تا رنج سفر از من دور شود و از خستگی دمی بیاسیم. من از او درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارید زیرا همراهان من در شهر به انتظار مراجعت من هستند فرمودند آنها را به خدا بسپار خداوند آنها را محافظت می فرماید بعد مرا امر کرد تا در خدمتش روان شوم من هم به قدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم از احساس شدید و عواطف عالی و آواز دلربا و متانت و وقارش در حیرت بودم پس از طی طریق به در منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت بود جوان در را کوبید غلامی حبشی در را بگشود جوان اول وارد منزل شده و به من فرمود: "ادخلوها بسلام آمین". عظمت و جلال و قدرت و طرز مهمان نوازش تا اعماق قلب من اثر کرد آیه قرانی را که تلاوت فرمود برای وصول به مقصود قلبی خود به فال نیک گرفتم زیرا این آیه را وقتی فرمود که من می خواستم وارد منزل شوم این اولین منزلی بود که من در آن شهر وارد می شدم هوای این شهر از اول ورود سرور و نشاطی عجیب در من ایجاد کرده بود که هرچه بخواهم وصف کنم نمی توانم با خود گفتم آیا ممکن است در این شهر به مقصود برسم آیا ممکن است این پیشامد به حصول مقصود من کمک کند و به دوره انتظار من خاتمه بخشد خلاصه وارد منزل شدم صاحب خانه از جلو و من از دنبال وارد اطاق شدیم به محض ورود به اطاق سرور و نشاط من مضاعف گشت هرچه بگویم کم گفتم نشستیم جوان فرمود افتابه و لگن آوردند...

این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود نیم ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من به مکالمه پرداخت و از من سوال فرمود بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست عرض کردم مرحوم سید در اواخر سال سفارش می فرمودند که بعد از وفاتشان هریک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازد اینست که من برای انجام امر استاد بزرگوارم به ایران مسافرت کردم و هنوز هم که هست به جستجوی موعود مشغولم سؤال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی بخصوص معین فرموده اند یا نه. عرض کردم آری می فرمود حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است از اولاد حضرت زهرا علیها سلام الله است سن مبارکش وقتی که ظاهر می شود

کمتر از ۲۰ و متجاوز از ۳۰ نیست دارای علم الهی است قامتش متوسط است از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و مبری است . میزبان محترم لمحّه ای سکوت فرمود سپس با لحن بسیار متین فرمودند نگاه کن این علامات را که گفتمی در من می بینی بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند سراپای مرا حیرت و دهشت فرو گرفت با کمال ادب عرض کردم حضرت موعود نفس مقدسه قدسیه ای است که رتبه اش از همه بالاتر است دارای قدرت فوق العاده و قوت فائقه عظیمه است علامات مخصوصه بسیار دارد از جمله علم آن بزرگوار بینهایت است ... هنوز گفتار خود را تمام نکرده بودم که بی اختیار ترس و شرمساری مرا فرو گرفت بطوریکه آثارش در من آشکار شد از گفته پشیمان شدم و خودم را سرزنش کردم و همت گماشتم که طرز بیان را تغییر دهم و از حدت و شدت لحن القول بکاهم ... میزبان بزرگوار من فرمود درست دقت کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی دارد در این مسئله . پس از استماع این بیان مبارک چاره جز تقدیم رساله معهود ندیدم آنرا به حضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم به صفحات این رساله نظر لطفی افکنده و از ضعف و تقصیر من صرف نظر فرمائید آن بزرگوار مسئول مرا قبول فرمود کتابرا برداشته بعضی صفحات آن را ملاحظه فرمودند آنگاه کتاب را بسته و به من متوجه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آن را بیان فرمودند به علاوه بسیاری از حقایق و اسرار ، تبیین و تشریح فرمودند که تا آن وقت در هیچ حدیثی از ائمه اطهار و در هیچ کتابی از تالیفات شیخ و سید ندیده بودم بیان مبارک به قدری موثر و بهجت افزا بود و با قدرت مخصوصه ای ادا می شد که وصفش از عهده من خارج است بعد فرمودند اگر مهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود و لکن رحمت الهی شامل تو گردید خدا باید بندگان خود را امتحان کند بندگانرا روا نیست که با موازین معجوله خود خدا را آزمایش کنند اگر من مشکلات تو را شرح و بسط نمی دادم آیا دلیل بر نقص علم من بود کلا و حاشا . حقیقتی که در قلب من تابنده و مشرق است هیچگاه به عجز و ناتوانی متصف نشود امروز جمیع طوایف و ملل مشرق و مغرب عالم باید به درگاه سامی من توجه کنند و فضل الهی را بوسیله من دریافت نمایند ... بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم را برداشته و با سرعت خارج از مرحله تصور سوره الملک را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است نازل فرمودند حلاوت صوت مبارک که در حین نزول آیات را ترنم می فرمود بر قوت تاثیر کلمات مبارکه اش می افزود تا خاتمه سوره ابدًا توقف نفرمود من همانطور نشسته بودم گوش می دادم صوت جان افزا و قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود بالاخره برخاستم و با حیرت و تردیدی که به من دست داده بود عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص شوم با تبسم لطیفی فرمودند بنشینید اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که شما را ببیند خواهد گفت این جوان دیوانه شده است . آن وقت ۲ ساعت ۱۱ دقیقه از شب گذشته بود شب ۶۵ نوروز مطابق با شب ششم خرداد از سال نهنگ و پنجم جمادی ۱۲۶۰ هجری بود بعد فرمودند بعد از این ، این شب و این ساعت از بزرگترین اعیاد محسوب خواهد شد خدا را شکر کن که به آرزوی خود رسیدی و از حقیق مختمو آشامیدی خوشا به حال اشخاصی که به این موهبت فائز شوند.

ایام تسعه صص ۷۲-۷۷ با تلخیص

خدیجه بیگم تعریف می کند که یک روز عصر هیکل مبارک زودتر از وقت معمول به منزل مراجعت کردند و فرمودند که در آن شب کار مهمی دارند و دستور دادند که شام زودتر از شبهای دیگر حاضر شود. فضا که مسئول آشپزی بود طبق این دستور غذا را زودتر حاضر کرد و شام مثل همیشه در اطاق مادر صرف شد و سپس هیکل مبارک به اطاق خود رفتند.

خدیجه بیگم راجع به آن شب تاریخی که طبق روایت خانواده افنان مدتی قبل از اظهار امر اتفاق افتاد تعریف می کند که: ساعتی بعد هنگامی که اهل منزل به خواب رفته و خانه در سکوت مطلق فرو رفته بود هیکل مبارک از بستر خارج شده از اطاق بیرون رفتند. وی سپس چنین ادامه می دهد: در ابتدا خارج شدن ایشان از اطاق برایم چندان غیر عادی نبود ولی هنگامی که این غیبت بیش از یک ساعت به طول انجامید کم کم نگران شدم و به جستجوی ایشان از اطاق خارج شدم ولی در هیچ کجا اثری از ایشان نیافتم. با خود فکر کردم که شاید کاری داشته و از خانه بیرون رفته اند ولی وقتی در کوچه را نگاه کردم دیدم که طبق معمول از داخل قفل شده است. به طرف غرب خانه رفتم و اطاق طبقه بالا را نگاه کردم و از پنجره اطاق دیدم که چراغ روشن است این مطلب بر تعجب من افزود چون اگر ایشان در آن ساعت از شب میهمان مهمی نداشتند هرگز به آن قسمت از خانه تشریف نمی بردند و هر وقت قرار بود میهمانی به خانه بیاید ایشان به من اطلاع می دادند ولی در آن شب به من نگفته بودند که میهمان خواهند داشت. روی این افکار و با قدری تعجب و کنجکاوی از پله های شمالی خانه بالا رفتم. در آنجا هیکل مبارک را دیدم که در اطاق ایستاده و دستها را بسوی آسمان بلند کرده بودند و در حالی که سیل اشک از چشمان مبارک جاری بود با صدائی دلکش به مناجات مشغول بودند. نوری درخشان صورت مبارک را چنان روشن کرده بود که اشعه آن به اطراف ساطع میشد. جلال و شکوهی که در آن هیکل مبارک منعکس بود مرا چنان دچار رعب و وحشت کرد که بدون اختیار در جای خود میخکوب شده سر تا پای بدنم به لرزه درآمد قدرت حرکت از من سلب شده بود چندان که نه قادر بودم وارد اطاق بشوم و نه از راهی که آمده بودم برگردم. نزدیک بود که از شدت وحشت و دهشت فریاد برآورم ولی در همان موقع با حرکت دست مبارک به من اشاره فرمودند که برگردم. این حرکت دست ایشان به من قدرتی داد که توانستم به سرعت به اطاق و بستر خود مراجعت کنم. تمام طول آن شب را در اضطراب گذرانیدم و به محض اینکه خواب چشمانم را فرا می گرفت آن منظره اطاق بالا جلوی نظرم جان می گرفت و خواب را از چشمانم می ربود. از خود می

پرسیدم آیا چه پیش آمده که باعث آن سیل اشک و آن تضرع و زاری شده است . آن شب خواب برای من غیر ممکن بود تا آنکه سپیده سرزد و صدای اذان صبح بلند شد .

در هنگام طلوع آفتاب ، فضا سماور و وسایل صبحانه را به اطاق مادر برد و هیکل مبارک هم طبق معمول برای صرف چای به آن اطاق رفتند . من هم به دنبال ایشان وارد اطاق شدم ولی به محض اینکه چشمانم به جمال ایشان روشن شد آن شکوه و جلال شب گذشته در مقابل دیدگانم ظاهر گردید . رنگم پریده و سر تا پا می لرزیدم . در آن هنگام مادر هیکل مبارک در اطاق نبود و آن حضرت به آرامی به نوشیدن چای مشغول بودند . با ورود من به اطاق با محبت و شفقت به من متوجه شده فرمودند که بنشینم و سپس باقیمانده چای خود را در استکان به من دادند . آن را گرفته نوشیدم . مهربانی آن حضرت قدرت درونی مرا به من بازگردانید و هنگامی که از من پرسیدند چرا ناراحتم در جواب گفتم : شما دیگر آن شخصی که من از دوران بچگی می شناختم نیستید . ما با هم بزرگ شدیم و دو سال است که ازدواج کرده در این خانه زندگی می کنیم ولی من اکنون در مقابل شخصی کاملاً متفاوت می بینم و شما کاملاً عوض شده اید . و بعد اضافه کردم که این تغییرات است که ذهن مرا به خود مشغول داشته و باعث اضطراب و نگرانی من شده است . در جواب هیکل مبارک با لبخندی فرمودند با آنکه قصد نداشتند من ایشان را در حالت شب گذشته ببینم ولی خداوند چنین مقدر فرموده بود و بعد اضافه کردند : این خواست خداوند بود که تو مرا در آن حالت ببینی تا هرگز به خود شک و تردید راه ندهی و به یقین بدانی که من همان مظهر موعودی هستم که مردم هزار سال است انتظارش را می کشند . آن نوری که تو دیدی از وجود و قلب من سرچشمه می گرفت . با شنیدن این بیانات بلافاصله به آن حضرت ایمان آوردم . در مقابل آن وجود مبارک به سجده درآمدم و قلب و روح آرامش عمیقی یافت . از آن روز به بعد زندگی من وقف خدمت و جان نثاری در راه مبارک شد و اندیشه دیگری نداشتم .

جزوه خدیجه بیگم حرم حضرت اعلی - تالیف جناب بالیوزی